

ظلم مستوفی الممالک پدراستاد خلیلی در حق مشروطه خواهان

میرزا محمدحسین خان پدر استاد خلیلی، یکی از رجال مقتدر و مقرب دربارهای امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان بود. این شخص از کتابت در اداره کوتوالی (قواماندانی امنیه و استخبارات کابل) در زیر دست نائب میرسلطان (کوتوال جبار و معروف امیر عبدالرحمن خان) شروع بکار کرد و همین که به دهلیز دربار پانهاد بر اثر تمامی و شیطنت به امیر، میرسلطان را به کشتن امیر داد و خود برجایش تکیه زد و میرزا عبدالرؤف را به معاونت خود برگزید. (احسان لمر، مخالفان مشروطیت، مستوفی الممالک، افغان جرمن آنلاین، 2017 / 6 / 1)



غبار از قول فیض محمدکاتب نقل میکند که: **"میرزا محمد حسین خان، سردفتر سنجش کوتوال کابل و میرزا عبدالرؤف خان نائب او مقرر شدند و از این دو شغل بزرگ رعب عظیم و خوف عمیم در دل خلق انداخته امور بس شگفت و هنگفت بر روی روزگار آورده کارهای آشکار او نهفت بسیار کردند."** (غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج 1، ص 652)

سپس میرزا محمدحسین کوتوال، در رأس گروهی از ماموران قدرتمند دولت قرار گرفت که مردم از آنها بنام **"شش کلاه"** یاد میکردند و تنفر و انزجار خود را از آنها نشان میدادند. بقول غبار، **"شش کلاه"** عبارت بود از تشکیل یک اداره سنجش محاسبات امور

مالی و تعیین دارائی محکومین که سرشته دار آن میرزا محمد حسین کوتوال و اعضای میرزا عبدالرؤف خان نایب کوتوال، میرزا محمد قاسم خان روزنامهچ، میرزا سید محمود خان قندهاری، میرزا شیر علیخان و میرزا غلام حسن خان بودند. اینها برای ابراز حسن خدمت به امیر عبدالرحمن خان بسا خانواده ها و مردم بیگناه را به عناوین باقیداری و تحریف محاسبات و غیره بریاد نمودند. (غبار، ج 1، ص 655)

البته هریکی از این کوتوالان بر اثر ظلم وستم و بکار گرفتن انواع شکنجه ها بر افراد متهم، بالاخره خود محکوم به اعدام گردیدند و هریکی از درختی حلق آویز شدند. اولی بدستور امیر عبدالرحمن خان و دومی به حکم شاه امان الله از درختی حلق آویز شد و به حیات رعب آور پر از خوف و وحشت شان خاتمه داده شد.

در عهد امیر حبیب الله خان وقتی مقام مستوفی الممالک (وزارت مالیه) به میرزا محمدحسین خان تعلق گرفت، **«مستوفی الممالک ادارات استیفا و امور مالی کشور را در معرض بیع و شری قرار داده بود، مالیات کشور اعم از اراضی و گمرکات همه در اجاره مستاجرین خائن گذاشته میشد. این مستاجرین هر نوعی که میخواستند می توانستند با مالیه دهان رفتار نمایند. شدت فشار بالای مردم تا جایی رسید که از ولایات شمالی کشور مردم صدها خانوار دهقان ورشکست شده بقلمرو روس حتی از غرب کشور به ایران فرار کردند.»** (غبار، ج 1، ص 707)

مستوفی الممالک علاوه بر امور مالی کشور، برای حفظ نفوذ و قدرتش بر سراسر کشور، امور ضبط احوالات را نیز پیش می برد و برای جلب اعتماد شاه، دست به توطئه و طرح های مرگ آلود میزد و با همین دسایس و توطئه ها صدها انسان شریف و آگاه وطن را که ظلم و اجحاف و غارت مستوفی الممالک

و همکاران ظالم او را بر مردم غیر قابل تحمل می پنداشتند، به سوء قصد علیه امیر متهم میساخت و به دم توپ برابر میکرد و یا به زندان انداخته و در زیر شکنجه های صدمرتبه سخت از مرگ به حیات شان خاتمه میداد.

این مرد در زمانی که امور امنیت و استخبارات را اداره میکرد، با متهم کردن افراد به برهم زدن امنیت یا سوء قصد علیه امیر، هر که را میخواست، زندانی میکرد و مورد شکنجه قرار میداد و اگر متهم به او رشوت نمیداد، سالها باید رنج زندان و جور زندانبان را میکشید. و در زیر شکنجه های صد بار سخت تر از مرگ، مجبور بود به جرم ناکرده خود اعتراف کند و سر و مال خود را از دست بدهد. از این لحاظ ترس و نفرت از او در دل عام و خاص موجود بود.

فیض محمدکاتب مورخ دربار امیر حبیب الله خان که وقایع مهم را روزانه درج سراج التواریخ میکرد و از نزدیک شاهد ظلم و دسیسه بازی و کردار توطئه آمیز مستوفی الممالک بود، ظالمانه ترین عملکرد مستوفی الممالک را در رابطه به دستگیری و اعدام مشروطه خواهان اول زیر نام **(وقایع ماه صفر سال 1327 قمری/1909م)** چنین گزارش میدهد :

" روز پنجشنبه چهارم صفر، ملا منهاج الدین و استاد عظیموی آهنگر روی به شیطان نهاده به تعلیم میرزا محمد حسین خان مستوفی از تصمیم عزم جماعه مشروطه خواهان بر قتل حضرت والا هم به او و هم به تحریک او، عریضه به سردار عنایت الله خان معین السلطنه داده و از عریضه هر دوتن و نگارش دیگر واقعات خفیه نگاران شهر کابل که به القای میرزا محمد حسین خان به عبارات مختلفه و مضامین واحده به حضور والا رسیده هر دو تن محیل و مدسس طلب جلال آباد شده بودند، وارد آنجا شدند و حضرت والا از کمال عدالت از در حصول صدق و کذب حقیقت امر قتل خویش، در شب هریک از دو تن را تنها به خلوت خواسته پرسید و آن دو تن بر طبق تعلیمات میرزا محمد حسین خان و عریضه خود که به اغوا و القای او نگار داده بودند، بیان ماجرای افترا کرده و سوگند غلاظ و شداد یاد نمودند و حضرت والا از سوگند یاد کردن آن دو تن ظاهراً مسلمان متیقن گردیده، در روز دوشنبه هشتم صفر سید جواهر شاه غوربندی و لعل محمد خان پسر جان محمدخان سابق خزانه دار و پادشاه میرخان پسر ملک رحمت شاه خان وزیری و نظام الدین خان ارغندی از غلام بچه گان خاص و احمد قلی خان قزلباش و غلام محمد خان رسام میمنگی و محمد اسلم خان میرشکار، برادر محمد علی خان سیقانی را که از جمله اسامی متعهدین و خدمه و عمله حضور بودند، در دربار عام احضار فرموده، همه را محبوس سخت و امر عذاب و شکنجه و عقاب نمودند و از آن دوتن سیاهه اعداد مشترکه مجلس مشروطه را خواسته، ایشان قرب هفتاد نفر را سیاهه دادند. حضرت والا سیاهه ایشان را چون هنوز تیلیفون جاری و موتر ساری نگردیده بود، شباشب مصحوب (همدست) آدم خان پسر ملک پیر دوست احمدزایی از غلام بچه گان خاص نزد سردار عنایت الله خان معین السلطنه فرستاد، در روز دوازدهم ماه صفر از روی سیاهه ملاء منهاج الدین و استاد عظیمو هریک داکتر عبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان و مولوی محمد چراغ خان برادران او و مولوی محمد حسین خان و مولوی مظفرخان معلمان مدرسه حبیبیه و سید احمد خان قوم لودی [مشهور به کاکا سید احمد لودین] و میرزمان الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی و غیره جمعی را احضار فرموده، بند ستم بر پا نهاده و چون اکثر درخانه و جای خود نبودند، محصل ها گماشته بعضی را در شب سیزدهم صفر چون محمد اختر و محمد انور پسران ناظر محمد صفر خان و سید قاسم پسر میر غلام محمد چارباغی جلال آبادی [مشهور به میر صاحب سید قاسم خان که در قضیه قتل محمد نادر شاه نیز به اعدام محکوم ولی از طریق شفاعت حکم اعدامش به زندان تبدیل گردید] و غیره را به دست آورده، گرفتار و ضبط کردن خانه های گرفتاران رعب و هراس عظیم در قلوب عموم شهریان افتاده و لوله و غلغله بزرگی در خواطر صغیر و کبیر جای گیر آمد.

و از جمله سعدالله خان و محمد سرور خان پسران مولوی احمد جان خان الکوزانی واضع قانون جدید دیوان افغانستان و عبدالقیوم خان خواهرزاده او که خود را پنهان کرده خواستند خود را در افشار نانکچی نزد اعداد سواران نظام خاصه رکاب شاهی، همه اقوام درانی قندهاری رسانیده به جانبی راه فرار برگیرند و هر سه تن در گردنه ده افغانان به دست آمده، قریب غروب آفتاب روز شنبه سیزدهم صفر لقمه توپ سیاست گردیده هلاک و قطعه قطعه شدند.

و پس از آن عبدالواسع و عبدالرب پسران [مولوی] عبدالرؤف کاکری و تاج محمد خان پسر محمدعلی خان و قاضی عبدالحق و ملا محمد اکبر و میرزا شیرعلی خان پارکزی چخانسوری و سه تن پسران مستان شاه درویش کابلی و غیره تا روز سه شنبه شانزدهم صفر محبوس شدند و از جمله محرر اوراق [فیض محمد کاتب] که از راه به مطالعه سردار محمد یوسف خان پسر امیر کبیر مرحوم [امیر دوست محمد خان] اجزای جلد اول سراج التواریخ را در قلعه متال به خانه او رفته بود، روز سه شنبه مذکور از آنجا در شهر آمده و هنگام عصر محبوس گردیده با ده تن دیگر تحت حفاظت عده ای از نظامیان از جای معین السلطنه رهسپار محکمه کوتوالی گردیده با زولانه های ثقیله آهنین مقید آمد و مقارن این حال از عریضة استدعا غلام بچه گان خاص، سید جواهر شاه و لعل محمد در جلال آباد به دست غلام بچه گان داده شده در ریگزار سه کوهه هدف تیر تفنگ آمدند و از جمله قتل، محمد شریف خان پیشخدمت از احفاد وزیر فتح خان مرحوم پس از قتل سید جواهر شاه که جان به قابض ارواح سپرده بود، با حربه در دهن او زده تا بناگوشش ببرید و پس از آن محمد ایوبخان فوفلزانی و کرنیل محمد عثمان خان پسر محمد سرور خان پروانی از کابل گریخته و در سرحد قوم مهمند گرفتار آمده، در جلال آباد به توپ پیریدند. پس از چندی گرفتاران جلال آباد در کابل فرستاده شده در ارگ شاهی محبوس گشتند.» (فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج 4، بخش سوم، 377-378)

یکی از این خانواده های برباد رفته از دست مستوفی الممالک، خانواده محمدسرور خان پروانی بود که فرزند رشیدش کرنیل محمد عثمان خان پروانی در جمله قاتلین امیر به توپ پرانده شد و جایداد شان ضبط گردید و برادران خورد و کلان و خانواده اونیز به زندان شیرپور انداخته شدند و پسران عموی وی به ولایات دور دست تبعید گردیدند.

روایت پوپلزانی از ظلم مستوفی الممالک :

داستان همین خانواده را پوپلزانی چنین تشریح میکند: «محمدسرور خان ساکن پروان سمت شمالی کابل در اوائل امارت امیر عبدالرحمن خان شامل خدمت شد و آن یکی از نامداران ولایت پروان بوده است و از حضور امیر عبدالرحمن خان در سال 4800 روپیه کابلی تنخواه داشت و در ولایات شمال افغانستان مصروف خدمت و همانجا فوت شد. نظر به صداقت و اخلاص شعاری و خدمت گذاری او که مدت یازده سال خدمت کرده بود، در ماه شوال سنه 1308 قمری یکهزار و سه صد (1300) روپیه از حضور امیر عبدالرحمن خان برای شش تن پسران کوچک او و سه هزار و پنجمصد روپیه دیگرش به محمدایوب خان پسر بزرگ او که قابل خدمت بود، مرحمت شد و او مدت 19 سال خدمت نمود.

در سنه 1327 ق [1909] جمعیتی که بنام مشروطه خواهان مصدر فعالیت شدند، چون یک تن از نفری واقعه مذکور محمد عثمان خان کرنیل قلعه بیگی بن محمدسرور خان پروانی مذکور بود، و اشخاص مذکور چون اراده قتل امیر حبیب الله خان را در شب جشن ملتی داشتند و در قرآن کریم امضاء کرده باهم عهد بسته بودند [چنانکه قبل از این از قول کاتب حکایت شد، این توطئه توسط مستوفی الممالک علیه مشروطه خواهان تنظیم شده بود، و هیچکسی امضای آنها را بمنظور قتل امیر در گوشه قرآن بچشم ندیده بود. سیستانی]، میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک ساکن قریه سعیدخیل کوهستان سمت شمالی و از ملیت تاجک، که مخالف خاندان محمدسرور خان پروانی بود، این راز را کشف نمود و بحضور امیر حبیب الله خان اطلاع داد. جوهر شاه غوربندی بضر ب تنگچه اعدام و داکتر عبدالغنی هندی محبوس و محمد ایوب

خان قندهاری بدهان توپ بسته اعدام گردید. محمد عثمان خان پروانی بضر ب گلوله های تفنگ اعدام و برادرانش محمدایوب خان، محمد زمان خان، محمد عیسی خان محکوم به حبس شدند. و تمام هستی و جایاداشان ضبط و عائله و اطفال شان بکابل در محبس شیرپور سپرده شدند. محمدافضل، محمدموسی خان، محمداکرم خان، عبدالغفور خان پسران کاکای محمد عثمان خان مذکور در قندهار، هرات، مزار، میمنه، فرار [تبعید] شدند و املاک و دارایی شان ضبط گردید.

خاندان محمد سرور خان پروانی می گفتند از اثر اطلاع غلط و تهمت میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک که با ما مخالفت دارد، در حق ما ظلم شده است و همیشه عرائضی بحضور عین الدوله تقدیم می کردند. میرزا محمد حسین خان که نمی خواست در ولایت پروان خاندان صاحب رسوخ باقی بماند و با این خاندان که دشمنی داشت، مقید بودن آنها را به نفع خود می دانست و آزاد بودن آن اشخاص را مخالف امنیت و انمود می کرد... و سردار امان الله خان عین الدوله که در هر وقت برای خیر و منفعت مردم حکمی می نوشت، مستوفی الممالک حکم او را رد نموده می گفت: امیر صاحب قبول نمی نماید، و پدر را از پسر آزاده میساخت.» (پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 93)

پوپلزائی در ادامه مینویسد: «به ساعت ده صبح جمعه (2 حوت سال 1297 ش) که خیر کشته شدن امیر حبیب الله خان و امارت نصر الله خان بکابل رسید، و در همین روز سلطنت امان الله شاه اساس گذاشته شد، و در این وقت که میرزا محمد حسین خان مستوفی در جلال آباد و طرفدار امارت نصر الله خان بود، حکومت امانیه ... برای دفع حرکات او اقدام عاجل بدین طریق بعمل آورد که باید محمدایوب خان پروانی از حبس بر آورده شود و در رأس جمعیتی از نفری ملکی و عسکری مردم سمت شمالی بجانب بندرتگاو فرستاده شود. امان الله شاه نظام الدین خان ناظم سر رشته دار حضور را بصورت فوری جانب محبس شیرپور فرستاد، و محمد ایوب خان پروانی را بوقت شب از حبس بر آورده به ارگ خواست و در همین شب شنبه (3 حوت) به محمد ایوب خان پروانی اسلحه و روپیة نقد سفر خرچ داده و گفته شد که به همراه برادران و پسران کاکای تان عموماً از حبس و فرار معاف و بکار و خدمت مقرر میشوید و بدون معطلی حرکت کرده از علاقه پروان بطرف «دره سولانک» رفته آن معبر را استحکام داده نگذارید که نفری مخالف تردد نمایند و میرزا محمد حسین خان مستوفی از سمت کوهستان لشکر قومی ترتیب داده جانب جلال آباد ببرد و اگر فرستادگان او و خودش دیده شوند دستگیر کرده بکابل بفرستند.

محمدایوب خان که قتل برادر خود محمد عثمان خان کرنیل قلعه بیگی و حبس خود و برادران خود و فرار پسران کاکای خود و همه زجر و حقارت و ضبط مال و جایاداد را از جانب میرزا محمد حسین خان مذکور میدانست، با قبول هر گونه فداکاری حاضر شده به محل مقصود رسیده بحفاظت بندر سولانک پرداختن گرفت و تاریخ وصول او قبل از انقراض امارت نصر الله خان است. و در وقتی که مستوفی بطرف کوهستان روان شده از خود غافل بود دستگیر کرده بکابل آورد و مستوفی در ارگ کابل محکوم بر حبس گردید. و در همین ایام که محبوسین رهایی یافتند، اکثر از کردار و اعمال و سوء افکار مستوفی شکایت می نمودند.» (پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 93)

بدین سان نه تنها خاندان محمدرور خان پروانی از دست مستوفی داغدار بودند، بلکه دل همه خانواده های که توسط مستوفی الممالک به زندان و اعدام سوق داده شده بودند، پر خون بود و لحظات محاکمه و اعدام او را انتظار می کشیدند.

در اینجا باید یاد آور شد که، جرم مستوفی الممالک، به این خلاصه نمیشد که سعی در جهت جنگ و حمله اقوام شرق و شمال کشور بر کابل کرده بود، بلکه آنچه او را وادار به این عمل میکرد، جفاها و تبیهکاریها و خیانتها وستم و ناروائی هایی بود که در حق عموم مردم افغانستان، و بخصوص در حق مشروطه خواهان و روشنفکران و سعی در برهم زدن روابط عاطفی و خانوادگی میان پدر و پسر (امیر و عین الدوله و میان امیر و ملکه رسمی کشور) کرده بود. مستوفی درک میکرد که اگر امان الله خان روی کار آید، او را بدست عدالت خواهد سپرد و خونهای ناحقی که او ریخته است، دامنش را خواهد گرفت و لاجرم محکوم به اعدام خواهد شد، از اینست که برای بقای خود، دست به فتنه دیگری زد و تلاش

بخرچ داد تا امیر نصرالله خان را به جنگ و ستیزه با برادرزاده اش امان الله خان وادارد. و امیر نصرالله خان نیز فریب لفاظی های او را خورد و سخن او را پذیرفت و طرح او را برای حفظ قدرت تقاضا نمود. مستوفی طرح مفصلی ارائه کرد، اما در عملی کردن آن تعلل صورت گرفت و هواداران امان الله خان، با پخش اعلامیه های سلطنت امان الله ، آن طرح را با سرعت خنثی و سپاه را به طرفداری از امان الله خان بشورش آوردند و ورق برگشت و امیر نصرالله خان مجبور به استعفا گردید و بقیه هم نظران امیراز سوی سپاه جلال اباد دستگیر و زندانی به کابل گسیل شدند.

عین الدوله امان الله خان و دوستان همفکر او پس از جلوس براریکه قدرت، به تحقق این امر توجه نمودند که حکومت جدید می باید به مردم ثابت نماید که داد مظلومان را از ظالمان میگیرد و هرکس به دیگری ظلم و زورگویی کرده باشد و یا از سوی رجال قدرتمند دولتی خود و یا اقارب شان شکنجه شده و بر اثر شکنجه جان داده باشند و یا مجبور به دادن رشوت شده باشند، میتوانند شکایت خود را به محکمه بسپارند، تا شکایت شان مورد بازپرسی و دادخواهی قرارگیرد. و هرکسی که انسان های بیگناه را برای کسب امتیاز به تباهی کشانده باشد، باید به سزای اعمال خود برسد. مردم کابل که از خدا چنین روزی را میخواستند، دست استغاثه بلند نمودند و عرایض و شکایات خود را به محکمه پیش کردند.

بزودی شکایات و عرایضی به شاه امان الله و محکمه سر ازیرگردید که غدر و خیانت های مستوفی الممالک را بر ملا و خیلی سنگین میکرد و هرکدام این خیانتها جرمی بشمار می آمد که در عوض هر یک آن، می باید مستوفی یک بار اعدام میشد و باز برای جواب دادن جرم دیگرش زنده و دوباره اعدام میگردد. سرانجام حکم اعدام مستوفی الممالک صادر گردید و شاه هدایت داد تا او را از همان درختی غرغره کنند که نوسه سردار اسحاق خان غرغره شده بود. بدینگونه عدالت بکرسی نشست و دل هزاران خانواده داغ دیده از دست مستوفی الممالک قرین آرامش گردید. **پایان**